

فروهر

سرگذشت روح و روان

استاد هاشم رضی

در بخشی تحت عنوان «اصول پاداش در این جهان و آن جهان»، از سرگذشت روح در زندگی پسین شرحی گذشت. اما در آن جا از ماهیت روح و روان درکی حاصل نشد. در این پژوهش نیز چون بسیاری از موارد دیگر، دین زرتشتی شگفتیهایی به جهان حکمت فلسفه به وام داده است از فلسفه عالی افلاتون دربار مُثُل و صورت الاهی ارواح در آیین یهود و ملک یا فرشته نگهبان در عیسویت و اشکالی دیگر از عالی ترین شکل فلسفی تا صُور پیش پا افتاده خرافی که درباره شکل الاهی روح آدمی در جهان معمول است، به شکل عجیبی نشان میدهد که از مساله روح یا روان زرتشتی متاثر شده است. در این آیین آدمی دارای پنج نیروی نهادی و باطنی است که این پنج اجزای متشکله بدن و هستی آدمی است و در زندگی وی نقش های متفاوت و مهمی را ایفا می کنند. در بخش هایی چند از اوستا، از این پنج نیروی باطنی با هم یاد شده است: "اینک ما جان و وجدان (دئنا، دین) و نیروی دراکه و روان و فروهر نخستین آموزگاران کیش را... می ستاییم" (۱). همچنین در بند یک سد و

ایران زمین

پنجاه و پنج از فروردین یشت دوباره از این پنج نیرو با هم یاد شده است.

در یسنا، هات بیست و شش که ویژه فروهر است، بند چهارم نیز باز یادکردی از این پنج نیرو باهم می شود و به ترتیب چنین اند:

۱- اَهو (انگهو در اوستا) که نیروی جنبش، حرکت و حرارت غریزی زندگی است و آن را به جان ترجمه کرده اند. اما این جان را با روح و روان به مفهوم عالی آن ربطی نیست، چون جان را درک و تأثرات روحانی نیست، هم چون که جسم شکل یافت و نطفه در مشیمه منعقد شده و حالت اولیه خود را باز یافت، همراه با آن به وجود می آید. با رشد و نمو جسم، جان نیز نیرو و قدرت بیشتری پیدا می کند، و هنگامی که جسم بی حرکت شد، و آدمی مُرد، جان نیز از بین می رود. پس جان هر فردی عبارت از نیروی غریزی جنبش و حرکت اوست و وجودش با جسم ارتباط مستقیم دارد و با جسم از بین می رود.

۲- نیروی دومین دَننا نامیده می شود. کلمه فارسی معمولی که دین باشد و به معنی کیش و آیین مصطلح است از همین اسم اوستایی است. اما: دَننا = دین، در اوستا چه بسیار که به معنی وجدان نیز آمده است. این نیرویی است رَبانی که خداوند در وجود هر فردی به ودیعه می گذارد. دین یا وجدان نیروی ممیزه و راهنمای آدمی است در دوران زندگانی. راه خوب را نشان داده و عمل به آن را تشویق

ایران زمین

می کند، و راهِ بد را نیز با تمام زشتی و زیان هایش به آدمی نشان داده و از عملِ بدان نهی و بازداشت می کند. وجدان نیروی نهادی آدمی است که ودیعه خدایی برای راهنمایی می باشد. هر گاه فرد در دوران زندگی به ندای وجدان خود گوش فراداشته و راهنمایی هایش را بپذیرد، پس از مرگ، در سرایِ پسین، هنگامی که بخواهد از چینوت پل بگذرد، وجدانِ وی به صورت دوشیزه بسیار زیبایی حاضر شده و به او می گوید: من اعمال و کردارنیک تو هستم که بدین صورت در آمده ام، و پس از آن او را به سرای سرود یا بهشت راهنمایی می کند. اما هر گاه از ندای وجدان سرپیچی کرده باشد، در روز واپسین به صورت عجزه یی در آمده و می گوید: من صورت اعمالِ زشت تو در جهان خاکی هستم - و او را به سرایِ دروغ یا دوزخ می افکند. البته این تصریحی است در صورت کنایه یی که وجدان هر مرد نیکوکاری هم چون دوشیزه یی زیبا و مینوچهر، موجب انبساط خاطر و شادمانی اش می شود، و وجدان آزرده و شرمگینِ هر فرد زشت کاری، هم چون عفریته یی او را معذب و ناراحت نگاه می دارد.

۳- سومین نیرو از قوای پنج گانه آدمی نیروی درک و فهم است که واژه اوستایی بئوذَ به معنی بوی مفهوم آن را ادا می کند. نیروی دراکه در فرد، همواره بایستی از قوای ممیزه و هوش آدمی سر پرستی کند تا مبادا نیروی ممیزه به خطایی دچار شود و یا هوش به

ایران زمین

راه ناصوابی در افتد و موجب ارتکاب خطا گردد. نیروی فهم و درک نیز چون جان یا جسم به وجود می آید، اما چون جان یا نیروی غریزی جنبش، یا جسم از میان نمی رود، بلکه پس از تباهی جسم برای داوری واپسین باقی می ماند و با روان به محل چینوت پل می رسند.

۴- چهارمین نیرو، روان یا روح است. اسم اوستایی آن اورون و کلمه روان امروزی باقی مانده از آن است. هم چنانکه نیروی درک و فهم، برخی نیروها را سرپرستی میکند، سرپرستی نهایی نیروهای دیگر به عهده روح یا روان واگذار شده است. روان، واپسین نیرویی است در آدمی که با اختیار تام خود و معرفت به نتایج نیک و بد، سرنوشت نهایی آدمی را با کارکردش تعیین می کند. اراده و اختیار کامل دارد که راه نیک را برگزیند یا راه بد را. هرگاه برگزیننده راه نیکی باشد به فردوس داخل خواهد شد، و هرگاه راه پیمای طریق زشتی و نکوهیدگی باشد، در بدترین جایگاه که دوزخ است مقام خواهد یافت. پیش از آن که درباره پنجمین، یا عالی ترین نیروهای پنج گانه شرحی ارائه شود، یعنی از فروهر، یا ذره مینوی و سهم ایزدی سخن رود، لازم است دریافت شود که آیا روح یا روان با فروهر یکی است یا این که دو نیروی جداگانه می باشند؟ پژوهش در این باره با موقعیت فعلی اوستا، هرگاه بخواهیم به نتیجه یی روشن دست یابیم، دشوار است، چون در اوستا، جاها و مواردی است که به موجب آنها

ایران زمین

روان و فروهر یکی دانسته می شوند، و هم چنین مواردی نیز وجود دارد که روان و فروهر دو جزء از اجزای پنج گانه نیروهای باطنی آدمی شمرده شده اند. نظایر چنین قسمت هایی که روان و فروهر در یک مفهوم در یافت شده اند، در اوستا کم نیست: اکنون روان های مردگان را می ستاییم، آن فروهرهای پاک دینان را... (۲) اما در همین یسنا، در دو بند دیگر چنین نقل شده است: ما می ستاییم اکنون جان و وجدان و دراکه و روان و فروهر نیاکان را... (۳) اما باز در همین قسمت به چنین موردی بر می خوریم: همه فروهرهای پاکان را می ستاییم، روان های مردگان را می ستاییم، آن فروهرهای پاکان را (۴). چنان که از این مورد اخیر بر می آید، روان و فروهر هر دو یکی است، حال آیا در مواردی که از پنج نیرو در کنار هم یاد شده و در این موارد " روان و فروهر" در کنار هم آمده اند، منظور نقل دو کلمه متشابه و یک معنی بوده است؟. این بعید به نظر می رسد، چون در تمام جاهایی که از این پنج نیرو در کنار هم یاد شده، در تمام موارد، روان و فروهر با هم آمده اند و آشکار است که دو مفهوم متفاوت در نظر بوده، وگرنه، باری نیز اتفاق می افتاد که از روان یا فروهر در یادکردهای پنج گانه به تنهایی نام برده شود و آنگاه بود که اساس نیروهای باطنی را ممکن بود براساس عدد چهار استوار کرد. اما باز هم با اشاره به چند مورد دیگر ثابت می شود که فروهر غیر از روان است: سراسر هستی خویش از تن و استخوان و

ایران زمین

جان و پیکر و توش و بوی (دراکه) و روان و فرزند (فروهر) فراز آوریم (۵). اما با این حال ممکن است برخی اوقات روان و فروهر دارای یک مفهوم و یک معنا باشند، به ویژه برای مردم نیک و مومن.

۵- اینک به پنجمین نیرو از قوای پنج گانه و متشکله بدن می رسیم که در اوستا فروشی و در پهلوی فروهر می باشد. معنی نهایی این کلمه "پناه دادن" یا "حمایت کردن" است هر چند که پژوهشگران در معانی مختلف این کلمه دارای عقایدی متفاوت می باشند. فروردین یشت در اوستا، سرود ویژه ستایش فروهرها می باشد و از این روی می توان فروهر را به فرشته نگهبان نیکان و راست روان موسوم ساخت. با تعریفی که ارائه می شود، می توان فروهر را به پرتو خداوندی، ذره مینوی، یا شکل آسمانی و خدایی هر چیزی معنی کرد. برای درک بهتر فروهر، ناچار از بیان مجمل یکی از استوره های دینی هستیم. پیش از آنکه این جهان مادی با همه متعلقاتش آفریده شود، مدت سه هزار سال جهان به صورت فروشی یا مینوی و مثالی پایدار بود. به موجب روایات بندهش، اهورامزدا در نور مطلق و نیکی و فرهی کامل غوطه ور بود. در بالا جهان روشنایی و در پایین عالم ظلمت و تاریکی قرار داشت. اهورامزدا نخست به آفرینش جهان مینوی اقدام کرد. در این جهان از: ماده، گوشت و پوست، استخوان و جسم و تن اثری نبود، هر چه وجود داشت صور مثالی و

ایران زمین

روحانی همه موجودات بعدی می بود و این صُور همه روح و اندیشه بودند و جز آن نه. جهان مینوی سه هزار سال هم چنان وجود داشت. آن گاه اهورامزدا اراده کرد تا جهان مادی را به شکل درآورد، پس با فروهرها، یا صور و اشکال نوعیه و روحانی و مینوی آدمیان و تمام موجودات نیک از جماد و نبات و حیوان، گفت وگو کرد که مایلند تا به قالب مادی در آمده و در جهان خاکی برای پیروزی بر ظلمت و اهریمن زندگی کنند؟ و آنان که آگاه بودند سرانجام پیروزی با آنان است قبول کردند. پس اهورامزدا از آن صور معنوی، موجودات مادی را آفرید؛ و به همین جهت است که در آغاز، صورت و شکل اصلی، مینوی و غیر مادی هر چیزی در جهان بالا وجود داشته است و آنچه که در قالب در آمده از روی آن صور اصلی بود. می دانیم که افلاتون، آن فیلسوف جاودان و نامی یونان باستان از زرتشت و آیین اش آگاهی داشت، پس آیا در طرح عظیم خود که مُثُل یا صور مینوی و مثالی باشد، تحت تاثیر فلسفه فروهر زرتشتی نبوده است؟_اساس عمده فلسفه افلاتونی که در تمام مکتب ها و دستگاههای فلسفی نفوذ کرد و در مذاهب و ادیان و عرفان و حکمت اشراق موثر واقع شد، آن بود که می گفت هر یک از اجسام مادی را صورتی معنوی و ذهنی موجود است، و این تنها مربوط به انسان نیست، بلکه همه موجودات با جان و بی جان دارای این صورت معنوی بوده اند. پس صورت معنوی و مجرد که روح باشد در جسم

ایران زمین

داخل می شود. در این حال هر کسی مرکب از دو جزء است: روح یا جزء ایزدی و جسم که فناپذیر و در معرض تغییرات واقع می شود. هرگاه در طی زندگانی جسمانی، روح یا آن جزء مینوی به صورت اول خود، پاک و بی آلایش باقی ماند، پس از انقضای عمر معین جسم، دگرباره به عالم مینوی منتقل می شود (۶).

با توجه به این که افلاتون با زرتشت و فلسفه و آیین زرتشتی آشنا بود، و همانندی عقاید فلسفی اش با فروهر و صور نوعیه و مجرد و مینوی اشیاء، و انطباق آرای او در جزئیات با متون اوستایی، با احتمال قریب به یقین می توان گفت که اساس فلسفه خود را بر بنیاد فروهر و جهان مینوی\جهان گیتیایی زرتشتی قرار داده است.

برای بیان بهتر این مفهوم، اشاره می شود که در جهان مینوی که مدت سه هزار سال دوام داشت، تنها فروهر آدمیان موجود نبودند، بلکه تمام اشیاء از جمادات، حیوانات و نباتات، و حتا امشاسپندان و خود اهورامزدا دارای فروهر بودند، یعنی صور مجرده و مینویشان در آغاز وجود داشت: خواستار ستاییدنم فروهر اهورامزدا و امشاسپندان را، با آن فروهرهای پاک همه ایزدان مینوی را... (۷) فروهر اهورامزدا در واقع منبع و منشا همه فروهرها و سرچشمه و منشا همه نیکی ها و زیبایی ها است (۸): و در میان همه این نخستین فروهرها، اکنون می ستاییم آن فروهر اهورامزدا را که مهم تر و بهتر و زیباتر و استوارتر و خردمندتر و در تقدس سرآمدتر است (۹). در تمام

ایران زمین

قسمت هایی از اوستا که مربوط به فروهر است، چون فروردین یشت، یسنا، هات بیست و سوم و بیست و ششم، فروهر همه مردمان نیک و پاک دین، از زن و مرد، پیر و جوان، کودک و بچه، آنانی که بوده اند، آنانی که هستند و آنانی که خواهند بود ستوده شده است. همه گیاهان خوب، کوهها، زمین، رودها، دریاها، دهها، شهرها، جانوران خوب و سودمند و آن چه که از چیزهان خوب در جهان موجود است ستاییده شده است. در آسمان ارواح اعلی، یا ذره های مینوی، یا فروهرها پر و فراوانند. مورخان قدیم که می گفتند ایرانیان معتقدند آسمان پر از فرشتگان است، نظرشان در واقع معطوف به فروهرها بوده است. از لحاظ سلسله مراتب می توان اهورامزدا را در راس آفرینش قرار داد و امشاسپندان یا صفات بر جسته وی را در درجه دوم و ایزدان یا تجسم نمادین نیکی ها و خوبی ها را در سوم مرتبه و سرانجام فروهران را که در عدد و شمارش برابرند با همه آفریده های اهورایی در مقام چهارم قرار داد:

اهورامزدا به سپنتمان زرتشت گفت که اینک تو را به راستی ای سپنتمان، از زور و نیرو و فر و یاری و پیششستیبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه سازم که چگونه فروهرهای توانای پاکان به یاری من آمدند...

آنگاه می گوید: از پرتو این صور معنوی و ذرات مینوی است که نیکی برقرار و آسمان و زمین منظم اند و همه چیز موافق با نظم

ایران زمین

طبیعی و نیکی فراوان جریان پیدا می کند. این فروهرها، مددکار و یاران اهورامزدایند، چون جز وجود ازلی وی چیزی نیستند، اجزایی هستند از آن بهترین فروهر که اهورامزدا است. مطابق این فلسفه، هر کسی در وجود خود جزیی از فروهر اعلاهی کیهانی یا خدایی را دارد که باید با پارسایی و زندگانی خوش و درست مادی و با نیکی و ایمان آن را بدون آلودگی به زشتی ها حفظ کند تا به هنگام معهود و سر آمدن زندگی مادی، به اصل خود در آسمان، و آن منشا کل فروهرها پیوندد. چنین فلسفه و برنامه مدون و روشنی که برای به زیستن وضع شده بود، مورد اقتباس متصوفان قرار گرفت، اما چنان تغییر شکل یافت که به نفی زندگی مادی و خود آزاری و زجر و شکنجه فردی منتهی گشته و به صورت نوعی بیماری درآمد. چون مطابق فلسفه صوفیه و زهاد، جزء الاهی در زندان جسم و ماده محبوس شده و با خوار داشتن جسم و آزار آن بایستی این جزء الاهی و آسمانی را رهایی بخشید و چنین اقتباسی موجب و منشا پیدایش عقیده تناسخ شد و ضایعاتی به بار آورد. افلاتون آن را به صورت اصولی در فلسفه که بعدها اساس متافیزیک و حکمت و عرفان قرار گرفت، جهانی ساخت و از طریق آیین یهود در رهبانیت و صوفی گری داخل شد.

سرگذشت فروهر، پس از انفصال از تن نیز ماجرای دارد. فروهر بدون آلوده شدن، پس از تباهی تن به آسمان عروج می کند. اما در نیکان

ایران زمین

و بدان موجودیت فروهر و شکل بعدی آن متفاوت است. تنها نیکان و کسانی که مومن به آیین بوده و اندیشه، گفتار و کردارشان نیک باشد از موهبت داشتن فروهر برخوردارند، چه ذره مینوی و پاره ایزدی و جزء خدایی نمی تواند در تنی وجود داشته باشد که صاحبش از نیکی گسسته و در گروه اهریمنان باشد. فروهر فرشته محافظ نیکان است و چون پاسبانی از دلیری و پهلوانی برخوردار، بدن و عناصر وابسته به آن را نگاهبانی می کند. چون هنگام مرگ فرارسد، بدن را ترک می کند و به جایگاه اصلی اش باز میگردد. اما بازگشت به تن، دیگر برای او نیست، بلکه هم چنان در مقام مینوی خود باقی خواهد ماند. به همین جهت است که مساله حلول و تناسخ را در آیین مزدیسنا راهی نیست، در صورتی که هندوان پس از این مرحله به ادوار بی نهایت حلول معتقد شده و بدین سان مساله تناسخ میانشان پیدا شد و در تصوف نیز با اشکالی دیگر حلول و تناسخ راه یافت.

در آیین مزدیسنا، فروهر پس از مرگ تن، از جسم جدا شده و به آسمان عروج می کند. اما در این حال تعینی یافته و در حالی که جسم تباهی یافته، با این حال ارتباط معنوی و وابستگی اش به جسم برقرار است. فروهرهای هر خانواده و قومی با بازماندگان شان ارتباط برقرار می کنند و در این جا به شکلی از آیین که در بعضی از مناطق و ملل جهان به نام نیاکان پرستی رایج بود و بقایای آن

ایران زمین

هنوز میان ملل متمدن نیز شایع است می رسیم (۱۰). در اوقاتی معین از سال، فروهرهای هر خانواده یی، میان خانواده خود بر می گردند. میان بازماندگان و فروهر نیاکان، همواره روابطی معنوی موجود است. در مواقع دشوار، بازماندگان از آنان طلب راهنمایی و لطف و مرحمت می کنند، همواره می کوشند تا زندگی شان از طریقی بگذرد و با شیوه یی سلوک کنند که آن صور معنوی و مینوی راضی و مسرور شوند. اواخر اسفند و اوایل فروردین ماه، اوقات نزول فروهرها به میان بازماندگان است. به همین جهت به رُفت و روب پرداخته و خانه آراییی و خود آراییی می کنند و مراسمی انجام می دهند تا موجب خوشنودی فروهرهای نیاکان شان باشد. امروزه اغلب، رسوم عید نوروز که در آغاز فروردین ماه و اوایل بهار انجام می شود و مبنا و ماخذ آن فراموش شده، اقتباسی است از رسوم نیاکان ما که با تغییر شکل های کم و بیش هنوز باقی مانده است.

چنانکه اشاره شد فروردین یشت، ویژه اعمال و شناخت فروهرها می باشد و یکی از مفصل ترین یشت هاست. در نیمی از بخش نخستین این یشت، درباره اعمال و کارها و چگونگی فروهران، و علو مقام و عظمت و شکل روحانی شان گفت و گو میشود و در نیمه دوم به فروهرهای بزرگان و مقدسان و دلیران و سلحشوران، زنان و مردان برجسته درود فرستاده می شود. فلسفه فروهر، موردی است در تشبیت

ایران زمین

مقام عالی اخلاقی و پاس احترام نگاه داشتن درگذشتگان. فروردین یشت، سپاس نامه ایست برای بزرگداشت کسانی که بنیان و اساس تمدن و فرهنگ را نهادند، یادکرد ستایش آمیزی است از نیاکانی که کوشیدند، رنج بردند، زحمت کشیدند و میراث خود را برای نسل بعدی باقی گذاشتند. هر نسلی به همین ترتیب تلاش و کوشش می کند تا آن میراث به دست آورده را غنی تر، رنگین تر، باارزش تر و ارجمند تر برای نسل بعدی به جای نهد، چون می داند که رنج و زحمت و حاصل کار ماجور خواهد بود و بازماندگانش با یادکرد از او آسوده تر زندگی می کنند. فلسفه فروهر و فروردین یشت، سپاس و تقدیس انسانیت و کوشش و تلاش در گذشتگان اوست(۱۱).

پی نوشت:

۱. فروردین یشت، بند ۱۴۹-۱۵۵.
۲. یسنا، هات ۲۶، بند ۷.
۳. یسنا، هات ۲۶، بندهای چهارم و ششم.
۴. یسنا، هات ۲۶، بند یازدهم.
۵. یسنا، هات ۵۷، بند ۱.
۶. برای مشروح این مقوله و مستندات، نگاه کنید به حکمت خسروانی، ص ۱۱۰ و بعد.

ایران زمین

۷. یسنا، هات ۲۳، بند ۲.
 ۸. وندیداد، فرگرد ۱۹ بند ۱۴.
 ۹. یسنا، هات ۲۶، بند ۲.
 ۱۰. تاریخ ادیان، کتاب دوم، افسانه و اساطیر.
 ۱۱. برای آگاهی های بیشتر در این مورد، کتاب گاه شماری و جشن های ایران باستان، بخش فروهر و فروردین_ماخذی مستند است.
- از کتب «زرتشت پیامبر

ایران باستان»